

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در مسئله 18 کتاب تحریر الوسيله است که مقداری از این مسئله خوانده شد. به این فرع رسیدیم که: «ولو كان مؤجلاً و المديون باذلاً يجب أخذه و صرفه فيه و لا يجب في هذه الصورة مطالبته و إن علم بأدائه لو طالبه»^[1]، اصل مسئله در این بود که اگر کسی الآن خودش پولی برای حج ندارد، ولی از دیگری طلب داشته و دینی بر ذمه شخصی دارد که اگر آن دین وصول شود به مقدار انجام حج است، امام خمینی (قدس سره) فرمودند مسئله دو صورت دارد: یا این که این دین حال است یا مؤجل. دین حال نیز چند صورت دارد:

1. این دین، حال است (یعنی زمانش فرا رسیده) و استیفاء آن بدون این که سراغ حاکم شرع برود ممکن است،

2. دین حال است اما برای گرفتن آن نیاز به حاکم شرع دارد،

3. دین حال است و برای وصول آن نیاز به حاکم جور دارد. این سه فرع در گذشته ذکر شد.

نکته شایان ذکر آن است که در اینجا عده زیادی از فقها از جمله امام خمینی (قدس سره) فرمودند در اینجا هر چند متوقف بر رجوع به حاکم جور است، اما حرمت رجوع به حاکم جور مطرح نمی شود و باید به او رجوع کرده و این دین را استیفا کند و حج را انجام دهد که ما با این دیدگاه مخالفت کردیم. به نظر ما نمی شود به سادگی از کنار مسئله رجوع به حاکم جور گذشت.

بنابراین به نظر ما اگر استیفاءی دین توقف بر رجوع به حاکم جور دارد حتی گفتیم اگر رجوع به حاکم عادل هم دارد اینجا استطاعت محقق نیست، حتی گفتیم اگر یک مقداری در آن ذلت وجود دارد؛ یعنی چند نفر را واسطه قرار بدهد که به فلانی بگویند دین من را بدهد تا من به حج بروم، این را نیز به عنوان استطاعت نپذیریم. نکته مهم آن است آنچه از مذاق شرع استفاده می شود آن است که نباید به راحتی سراغ حاکم جور رفت، درست است حج خیلی اهمیت دارد ولی حرمت رکون به ظالم نیز بسیار مهم است.

فرض دوم مسئله

دومین فرض آن است که اگر این دین دارای زمان بوده و مؤجل است و مثلاً یکی دو سال دیگر وقت ادای آن می رسد، در اینجا نیز چهار صورت وجود دارد:

صورت اول آن است که خود مدیون قبل از این که زمان اداء برسد این دین را اداء کرده و می‌گوید: من الآن نیازی ندارم این دین را شما از من می‌خواستید بگیرید. در اینجا مسلماً این شخص مستطیع و حج بر او واجب است و تردیدی نیز در آن وجود نداشته و هیچ محل خلاف بین فقها نیست.

تنها فقیه‌ای که از کلامش عدم وجوب استفاده می‌شود، صاحب جواهر (قدس سره) است. ایشان می‌فرماید: «ولو كان مؤجلاً و بذله المديون قبل الاجل»؛ اگر دین مؤجل باشد و مدیون نیز قبل از اجل آن را پس بدهد، «ففي كشف اللثام وجب الاخذ»؛ فاضل هندی (قدس سره) در كشف اللثام^[2] فرموده در اینجا اخذ واجب است، «لأنه بثبوته في الذمه و بذل المديون له بمنزلة المأخوذ»؛ می‌گوید درست است این دین در ذمه مدیون است، اما ثبوت در ذمه مدیون و این که مدیون می‌خواهد بذل کند بمنزلة المأخوذ است؛ یعنی گویا این مال الآن در دست دائن است، «و صدق الاستطاعة و وجدان الزاد و الراحله عرفاً بذلك»؛ از آن طرف استطاعت هم صدق می‌کند، زاد و راحله هم موجود است («بذلك» یعنی به سبب بذل المديون).

بنابراین تا مدیون پس داد هر چند هنوز زمان اداء نرسیده اما وقتی بذل کرد در روایات استطاعت داشتیم که «عنده ما يحج به» و در این صورت صدق «عنده ما يحج به» می‌کند یا کسی که «وجد الزاد و الراحله»، صدق دارا بودن زاد و راحله بر او می‌شود.

صاحب جواهر (قدس سره) می‌فرماید: «يمكن منع ذلك كله»؛ تمام مطالب صاحب كشف اللثام را نمی‌پذیریم. فاضل هندی (قدس سره) چند مطلب را بیان کرد و آن این که فرمود: (1) بذل مدیون بمنزلة المأخوذ است، (2) «لصدق الاستطاعة»، (3) «لوجدان الزاد و الراحله عرفاً». صاحب جواهر (قدس سره) می‌گوید: ما قبول نداریم که اینجا صدق استطاعت کند.^[3]

دیدگاه فقیهان

مرحوم سید در عروه می‌فرماید: «و منع صاحب الجواهر الوجوب حينئذ بدعوى عدم صدق الاستطاعة محل منع»، البته سید (قدس سره) مسئله را در جایی آورده که متوقف بر مطالبه باشد و می‌گوید: «و كذا لو كان الدين مؤجلاً و كان المديون باذلاً قبل الاجل لو طالبه»^[4]؛ یعنی اگر برود مطالبه کند او بذل می‌کند. فرعی که ما می‌گوئیم این است که «من دون مطالبة» بذل کند؛ یعنی خود مدیون به دائن می‌گوید: این پول شما و من دیگر نیازی به این پول ندارم.

مرحوم حکیم می‌گوید: فرض کلام كشف اللثام در جایی است که «إذا بذل المديون الدين بلا مطالبة»، صاحب جواهر (قدس سره) هم می‌گوید: «و في كشف اللثام وجب الاخذ لأنه بثبوته في الذمه و بذل المديون له بمنزلة المأخوذ»، مرحوم حکیم می‌گوید: فرض کلام کاشف اللثام در جایی است که مطالبه نکرده باشد و این بذل متوقف در مطالبه نباشد، «لا ينبغي التأمل في صدق الاستطاعة لأنه مالک للزاد والراحله و قادر بالبدل»؛ به سبب بذل این دائن قادر می‌شود.^[5]

بنابراین مرحوم سید منع صاحب جواهر را در فرض مطالبه آورده و بعید هم نیست که بگوئیم سید (قدس سره) عبارت كشف اللثام را هم در فرض مطالبه قرار داده و در نتیجه ما بگوئیم صاحب جواهر و کاشف اللثام در فرض مطالبه این ادعا را دارند یعنی در فرضی که این دائن باید سراغ مدیون برود و بگوید اگر می‌توانید دین من را بدهید می‌خواهم با آن به حج بروم هر چند هنوز اجلس فرا نرسیده است.

لیکن فرع مورد بحث در صورتی است که بدون مطالبه باشد و اصلاً اختلافی نیست حتی صاحب جواهر و كشف اللثام، اینها نیز در این فرض باید قائل باشند به این که استطاعت محقق است. لذا به نظر می‌رسد حق با مرحوم سید باشد نه با مرحوم

حکیم؛ یعنی درست است در عبارت کشف اللثام مطالبه نیامده، ولی اصلاً کجا می‌شود نزاع کرد؟ جایی که مسئله مطالبه در کار باشد، ولی جایی که مدیون خودش بدون این که دائن مطالبه کند ابتداءً دین را بخواهد به دائن بپردازد، اینجا هیچ وجهی ندارد که بگوئیم استطاعت صدق نمی‌کند.

پرسش و پاسخ

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد آن است که بگوئیم این مدیون بذل می‌کند، هنوز زمان اداء نرسیده، آیا نمی‌شود بگوئیم همان طوری که اگر یک کسی پولی را به انسان برای حج هبه کند، آنجا گفتند در هبه قبول واجب نیست و اگر قبول کرد این شخص مستطیع می‌شود، در اینجا نیز بگوئیم همان طوری که در باب هبه قبول واجب نیست آیا نمی‌شود اینجا بگوئیم وقتی مدیون بذل می‌کند، بگوئیم قبول برای دائن واجب نباشد؛ به بیان دیگر اگر قبول واجب باشد مستطیع است و اگر قبول واجب نباشد مستطیع نیست و اینجا را به باب هبه تنظیر کرده و می‌گوئیم در آنجا قبول واجب نیست در اینجا هم قبول واجب نیست.

پاسخ آن است که بین ما نحن فیه و مسئله هبه فرق وجود دارد، در ما نحن فیه آن مالی که مبذول می‌شود مال خود مبذول‌له و دائن است. دائن این مقدار مال را در ذمه مدیون طلب دارد؛ یعنی نسبت به این مقدار مالک است و الآن مدیون می‌خواهد ادا کند، اما در باب هبه تا قبول نباشد ملکیتی وجود ندارد؛ یعنی در باب هبه واهب مالی را هبه می‌کند و مادامی که متهب قبول نکند، ملکیت محقق نمی‌شود؛ زیرا ملکیت متوقف بر خود هبه است و هبه متوقف بر قبول است و قبول هم واجب نیست.

بنابراین قاعده اولیه در باب هبه آن است که اگر کسی آمد به دیگری مالی را هبه کرد برای متهب قبول واجب نیست. پس بین ما نحن فیه و بحث هبه فرق وجود دارد، در ما نحن فیه این مال خود آن مبذول‌له است، اما در هبه تا قبول نباشد ملکیتی برای متهب وجود ندارد.

ممکن است گفته شود یک وقت دائن می‌گوید: مصلحت شخصی‌ام این است که این پول را الآن نگیرم و اگر پول را بگیرم ممکن است دزدی از دستم ببرد، این در کلی دین است، اما الآن در اینجا صدق استطاعت می‌کند و قبول واجب است؛ یعنی دیگر مسئله مصلحت شخصی هم کنار می‌رود. مثلاً اگر پولش در یک زمینی حفر است، این شخص باید زمین را بکند و پول را بردارد، در اینجا آیا می‌توان گفت که اگر زمین را کند حج واجب است و اگر نکند واجب نیست؟! در اینجا نیز همین‌طور است و همان‌گونه که در آنجا می‌گوئیم عرفاً استطاعت محقق است، در اینجا نیز وقتی مدیون بدهی خود را آورده و می‌گوید این دین‌ات را بگیر، دائن باید قبول کند و «عنده ما یحجّ به» الآن بر او صدق می‌کند.

اینجا بر خلاف جایی است که دائن باید به حاکم جور مراجعه کرده و حاکم جور هم باید مدیون را وادار کند، در آنجا عرفاً تحصیل الاستطاعه است، اما در اینجا الآن مال حاضر است و قبول مقدمه آن است؛ یعنی اصلاً وجوب اینجا آمده است، بر خلاف جایی که می‌گوئیم تحصیل استطاعت واجب نیست؛ زیرا در آنجا در این که استطاعت محقق شده یا نه شک داریم، می‌گوئیم جایی که مدیون دین را ادا نمی‌کند مگر با مراجعه به حاکم جائز، در صدق استطاعت ما شک داریم و لذا آنجا می‌شود تحصیل الاستطاعه، اما اینجا می‌گوئیم عرفاً استطاعت صدق می‌کند.

جمع‌بندی بحث

بنابراین سخن کشف اللثام نیز آن است که استطاعت صدق می‌کند و بذلی را که مدیون می‌کند باید قبول کند و فارق بین اینجا و مسئله هبه آن است که این مال خودش را قبول می‌کند، در هبه تا قبول نکند اصلاً مال او نمی‌شود.

مرحوم حکیم نیز کلام کشف اللثام و صاحب جواهر را در فرض عدم مطالبه بردند و گفتیم این اشتباهی است که مرحوم حکیم کرده است؛ زیرا اگرچه کشف اللثام قید «لو طالب» ندارد، اما فرض کلام ایشان و صاحب جواهر (قدس سره) همان گونه است که مرحوم سید فهمیده می باشد و آن در جایی است که مطالبه باشد.

مرحوم والد ما می گویند: از کلام صاحب جواهر استفاده می شود که عدم وجوب در همین فرض اول است که نیاز به مطالبه ندارد^[6]، در حالی که گفته شد فرض کلام صاحب جواهر (قدس سره) در جایی است که مطالبه باشد همانطوری که سید (قدس سره) فرموده است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

-
- [1] □ «لو لم یکن عنده ما یحج به و لکن کان له دین علی شخص بمقدار مؤنثه أو تتمیمها یجب اقتضاؤه إن کان حالا و لو بالرجوع إلى حاکم الجور مع فقد حاکم الشرع أو عدم بسط یده، نعم لو کان الاقتضاء حرجیا أو المديون معسرا لم یجب، و کذا لو لم یمكن إثبات الدین و لو کان مؤجلا و المديون باذلا یجب أخذه و صرفه فیه، و لا یجب فی هذه الصورة مطالبته و إن علم بأدائه لو طالبه، و لو کان غیر مستطیع و أمکنه الاقتراض للحج و الأداء بعده بسهولة لم یجب و لا یکفی عن حجة الإسلام، و کذا لو کان له مال غائب لا یمكن صرفه فی الحج فعلا أو مال حاضر كذلك أو دین مؤجل لا یبذله المديون قبل أجله لا یجب الاستقراض و الصرف فی الحج، بل کفایته علی فرضه عن حجة الإسلام مشکل بل ممنوع.» تحریر الوسيلة، ج 1، ص: 375-374، مسئله 18.
- [2] □ «و إن بذله المديون قبل الأجل و إن لم یملك ما لم يأخذ، لأنه لثوبته فی الذمة و بذل المديون له بمنزلة المأخوذ، و صدق الاستطاعة و وجدان الزاد و الراحلة بذلك عرفا.» کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، ج 5، ص 98-97.
- [3] □ «و کیف کان فان منع منه لغصب أو إعسار أو تأجيل و لیس له سواه سقط الفرض لعدم الاستطاعة، و لا یجب علیه الاستدانة تحصيلاً لها، لکن فی المدارک و یحتمل قویا الوجوب إذا کان بحیث یمكنه الاقتضاء بعد الحج، کما إذا کان عنده مال لا یمكنه الحج به، و فیه منع صدق اسم الاستطاعة بذلك، و لو کان مؤجلا و بذله المديون قبل الأجل ففی کشف اللثام وجب الأخذ لأنه بثبوته فی الذمة و بذل المديون له بمنزلة المأخوذ، و صدق الاستطاعة و وجدان الزاد و الراحلة عرفا بذلك، و فیه أنه یمكن منع ذلك كله، نعم لو أخذ صار به مستطیعاً قطعاً و لو کان له مال و علیه دین حال بقدره خمس أو زکاة أو کفارة أو نذر أو لآدمي لم یجب الحج لعدم الاستطاعة باعتبار سبق وجوب الوفاء بما عنده علی وجوب الحج إلا أن یفضل عن دینه ما یقوم بالحج فیجب حیثئذ لصدقها.» جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 17، ص: 259-258.
- [4] □ العروة الوثقی (للسید الیزدی)، ج 2، ص: 435.
- [5] □ مستمسک العروة الوثقی، ج 10، ص: 91.
- [6] □ تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة - الحج، ج 1، ص: 121.